

نکته‌ها:

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۰۵

۱ - ماموریت خضر در نظام تشریع بود یا تکوین؟!

مهم‌ترین مساله‌ای که دانشمندان بزرگ را در این داستان به خودمشغول ساخته ماجراهای سه‌گانه‌ای است که این مرد عالم در برابر موسی انجام داد، موسی چون از باطن امر آگاه نبود زبان به اعتراض گشود، ولی بعداً که توضیحات استاد را شنید قانع شد.

سؤال این است که آیا واقعاً می‌توان اموال کسی را بدون اجازه او معیوب کرد به خاطر آنکه غاصبی آن را از بین نبرد؟

و آیا می‌توان نوجوانی را به خاطر کاری که در آینده انجام می‌دهد مجازات کرد؟!

و آیا لزومی دارد که برای حفظ مال کسی ما مجانا زحمت بکشیم و بیگاری کنیم؟!

در برابر این سؤال‌ها دو راه در پیش داریم:

نخست آنکه اینها را با موازین فقهی و قوانین شرع تطبیق دهیم، همانگونه که گروهی از مفسران این راه را پیمودند.

نخستین ماجرا را منطبق بر قانون اهم و مهم دانسته‌اند و گفته‌اند حفظ مجموعه کشتی مسلماً کار اهمی بوده، در حالی که حفظ آن از آسیب جزئی، چیز زیادی نبوده، یا به تعبیر دیگر خضر در اینجا «دفع افسد به فاسد» کرده، به خصوص اینکه رضایت باطنی صاحبان کشتی را در صورتی که از این ماجرا آگاه می‌شدند ممکن بود پیش بینی کرد (و به تعبیر فقهی، خضر در این کار اذن فحوی داشت).

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۰۶

در مورد آن نوجوان، این گروه از مفسران اصرار دارند که او حتماً بالغ بوده، و مرتد و یا حتی مفسد، و به این ترتیب به خاطر اعمال فعلیش جایز القتل بوده است، و اگر خضر در کار خود استناد به جنایات او در آینده می‌کند به خاطر

آنست که می‌خواهد بگوید این جنایتکار نه تنها فعلا مشغول به این کار بلکه در آینده نیز جنایتهای بزرگتری را مرتکب خواهد شد، پس کشتن او طبق موازین شرع به اعمال فعلیش جایز بوده است:

و اما در مورد سوم هیچکس نمی‌تواند به کسی ایراد کند که چرافداکاری و ایثار در حق دیگری می‌کنی و اموال او را از ضایع شدن با بیگاری خود حفظ می‌کنی؟ ممکن است این ایثار واجب نباشد ولی مسلما کار خوبی است و شایسته تحسین، بلکه ممکن است درپاره‌ای از موارد به سرحد وجوب برسد مثل اینکه اموال عظیمی از کودک یتیمی در معرض تلف بوده باشد، و با زحمت مختصری بتوان جلو ضایع شدن آنرا گرفت بعید نیست در چنین موردی این کار واجب باشد.

راه دوم بر این اساس است که توضیحات بالا هر چند در مورد گنج و دیوار قانع کننده است ولی در مورد نوجوانی که به قتل رسیدچندان با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا مجوز قتل او را ظاهرا عمل آینده‌اش شمرده است نه اعمال فعلیش.

در مورد کشتی نیز تا اندازه‌ای قابل بحث و گفتگو است، آیا مامی توانیم خانه و مال و زندگی هر کس را که یقین داریم در آینده غصب می‌شود بدون اطلاع او از پیش خود معیوب کنیم تا از خطربرهد آیا براستی فقهاء چنین حکمی را می‌پذیرند؟!

بنابراین باید راه دیگری را پیش گرفت و آن این است:

ما در این جهان دارای دو نظام هستیم: «نظام تکوین» و «نظام تشریع» گر چه این دو نظام در اصول کلی هماهنگند، ولی گاه می‌شود که در جزئیات از هم جدا می‌شوند.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۰۷

مثلا خداوند برای آزمایش بندگان آنها را مبتلا به «خوف» (ناامنی) و «نقص اموال و ثمرات» از بین رفتن نفوس و عزیزان می‌کند، تا معلوم شود چه اشخاصی در برابر این حوادث صابر و شکیبا هستند. آیا هیچ فقیهی و یا حتی پیامبری می‌تواند اقدام به چنین کاری بکند یعنی اموال و نفوس و ثمرات و امنیت را از بین ببرد تا مردم آزمایش شوند. و یا اینکه خداوند بعضی از پیامبران و بندگان صالح خود را به عنوان هشدار و تربیت در برابر ترک اولی گرفتار مصیبت‌های عظیم می‌نمود، همچون مصیبت

یعقوب به خاطر کم توجهی به بعضی از مستمندان و یا ناراحتی یونس به خاطر یک ترک اولای کوچک.

آیا کسی حق دارد به عنوان مجازات و کیفر اقدام به چنین کاری کند؟ و یا اینکه می‌بینیم گاهی خداوند نعمتی را از انسان به خاطر ناشکری می‌گیرد، مثلاً شکر اموال را بجای نیاورده اموالش در دریا غرق می‌شود و یا شکرانه سلامتی را بجا نیاورده، خدا سلامت را از او می‌گیرد، آیا از نظر فقهی و قوانین تشریعی کسی می‌تواند به خاطر ناشکری اموال دیگری را نابود کند و سلامت را مبدل به بیماری.

نظیر این مثالها فراوان است، و مجموعاً نشان می‌دهد که جهان آفرینش مخصوصاً آفرینش انسان بر این نظام احسن استوار است که خداوند برای اینکه انسان راه تکامل را بیپیماید قوانین و مقرراتی برای او از نظر تکوین قرار داده که تخلف از آنها عکس‌العملهای مختلفی دارد.

در حالی که از نظر قانون شرع نمی‌توانیم همه آنها را در چارچوب این قوانین بریزیم.

فی‌المثل طبیب می‌تواند انگشت انسانی را به خاطر اینکه زهر به قلب او

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۰۸

سرایت نکند قطع نماید، ولی آیا هیچکس می‌تواند انگشت انسانی را برای پرورش صبر و شکیبائی در او و یا به خاطر کفران نعمت قطع نماید؟! (در حالی که مسلماً خدا می‌تواند چنین کاری را بکند چرا که موافق نظام احسن است). حال که ثابت شد ما دو نظام داریم و خداوند حاکم بر هر دو نظام است، هیچ مانعی ندارد که خداوند گروهی را مامور پیاده کردن نظام تشریع کند، و گروهی از فرشتگان یا بعضی از انسانها (همچون خضر) را مامور پیاده کردن نظام تکوین نماید (دقت کنید).

از نظر نظام تکوین الهی هیچ مانعی ندارد که خداوند حتی کودک نابالغی را گرفتار حادثه‌ای کند و در آن حادثه جان بسپارد چرا که وجودش در آینده ممکن است خطرات بزرگی به بار آورد، همانگونه که گاهی ماندن این اشخاص دارای مصالحی مانند آزمایش و امتحان و امثال اینها است.

و نیز هیچ مانعی ندارد خداوند مرا امروز به بیماری سختی گرفتار کند به طوری که نتوانم از خانه بیرون بروم چرا که می‌داند اگر از خانه بیرون روم حادثه خطرناکی پیش خواهد آمد و مرا لایق این می‌داند که از آن خطر برهاند.

و به تعبیر دیگر گروهی از ماموران خدا در این عالم مامور به باطنند و گروهی مامور به ظاهر، آنها که مامور به باطنند ضوابط و اصول برنامه‌ای مخصوص بخود دارند همانگونه که ماموران بظاهر برای خود اصول و ضوابط خاصی دارند.

درست است که خط کلی این دو برنامه هر دو انسان را به سمت کمال می‌برد، و از این نظر هماهنگند، ولی گاهی در جزئیات مانند مثالهای بالا از هم جدا می‌شوند.

البسته بدون شک در هیچ یک از دو خط هیچکس نمی‌تواند خودسرانه اقدامی کند، بلکه باید از مالک و حاکم حقیقی مجاز باشد، لذا خضر با صراحت این

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۰۹

حقیقت را بیان کرد و گفت «ما فعلته عن امری» «من هرگز پیش خود این کار را انجام ندادم» بلکه درست طبق یک برنامه الهی و ضابطه و خطی که به من داده شده است گام برمی‌دارم.

و به این ترتیب تضاد بر طرف خواهد شد.

و اینکه می‌بینیم موسی تاب تحمل کارهای خضر را نداشت بخاطر همین بود که خط ماموریت او از خط ماموریت خضر جدا بود، لذا هر بار مشاهده می‌کرد گامش بر خلاف ظواهر قانون شرع است فریاد اعتراض بلند می‌شد، ولی خضر با خونسردی به راه خود ادامه می‌داد، و چون این دو رهبر بزرگ الهی بخاطر ماموریت‌های متفاوت نمی‌توانستند برای همیشه با هم زندگی کنند «هذا فراق بینی و بینک» را گفت.

۲- خضر، که بود؟

همانگونه که دیدیم در قرآن مجید صریحا نامی از خضر برده نشده و از رفیق یا استاد موسی تنها به عنوان «عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما» که بیانگر مقام عبودیت و علم و دانش خاص او است، یاد شده است لذا ما هم غالباً از وی به عنوان مرد عالم یاد کردیم. ولی در روایات متعددی این مرد عالم بنام «خضر» معرفی شده است، و از بعضی از روایات استفاده می‌شود که اسم اصلی او «بلیا ابن ملکان» بوده، و خضر لقب او است، زیرا هر کجا گام می‌نهاد زمین از قدومش سرسبز می‌شده است. بعضی نیز احتمال داده‌اند که نام این مرد عالم، «الیاس» بوده، و از همین جا این تصور پیدا شده است که ممکن است «الیاس» و «خضر» نام یک

نفر باشد، ولی مشهور و معروف میان مفسران و راویان حدیث همان اول است.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۱۰

بدیهی است نام این مرد، هر چه باشد مهم نیست، مهم این است که او یک دانشمند الهی بود، و مشمول رحمت خاص پروردگار، و مامور به باطن و نظام تکوینی جهان، و آگاه از پاره‌ای از اسرار، و از یک جهت معلم موسی بن عمران، هر چند موسی در پاره‌ای از جهات بر او مقدم بوده است. و در اینکه او پیامبر بوده است یا نه باز روایات مختلفی داریم. در جلد اول اصول کافی روایات متعددی نقل شده است که دلالت بر این دارد که این مرد عالم، پیامبر نبود بلکه دانشمندی همچون «ذوالقرنین» و «آصف ابن برخیا» بوده است. در حالی که از پاره‌ای دیگر از روایات استفاده می‌شود او دارای مقام نبوت بود، و ظاهراً بعضی تعبیرات آیات فوق نیز همین است، زیرا در یک مورد می‌گوید «من این کار را از نزد خود نکردم» و در جای دیگر می‌گوید «ما می‌خواستیم چنین و چنان شود.» و از بعضی از روایات استفاده می‌شود که او از یک عمر طولانی برخوردار بوده است. در اینجا سؤالی پیش می‌آید، و آن اینکه آیا داستان موسی و این عالم بزرگ در منابع یهود و مسیحیت نیز وجود دارد؟ پاسخ سؤال این است که اگر منظور کتب «عهدین» (تورات و انجیل) باشد، نه در آنها نیست، اما از پاره‌ای از کتب دانشمندان یهود که در قرن یازدهم میلادی تدوین گردیده داستانی نقل شده که شباهت نسبتاً زیادی به سرگذشت موسی و عالم زمانش دارد، هر چند قهرمان آن داستان «الیاس» و «یوشع بن لاوی» است که از مفسران «تلمود» در قرن سوم میلادی می‌باشند و از جهات مختلفی نیز با سرگذشت موسی و خضر متفاوت است، آن داستان چنین است:

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۱۱

«یوشع» از خدا می‌خواهد که با الیاس ملاقات کند، و چون دعایش مستجاب می‌شود، و به ملاقات الیاس مفتخر می‌گردد از وی می‌خواهد که به

برخی از اسرار اطلاع یابد، الیاس به وی می گوید تو را طاقت تحمل نیست، اما یوشع اصرار می ورزد، والیاس در خواست او را اجابت می کند، مشروط بر آن که راجع به هر چه می بیند پرسشی نکند، و اگر یوشع تخلف ورزد الیاس او را ترک کند، با این قرارداد، یوشع و الیاس همسفر می شوند.

در خلال مسافرت خویش اول به خانه ای وارد می شوند که صاحبخانه از آنها گرم پذیرائی می کند، خانواده ساکن این خانه از مایملک دنیا تنها یک گاو داشتند که از فروش شیر آن گذران می کردند، الیاس دستور می دهد که صاحبخانه آن گاو را بکشد، و یوشع از این کردار سخت دچار تعجب و شگفتی می گردد، و از وی علت آن را می پرسد، الیاس قرارداد را به وی متذکر شده و او را به مفارقت تهدید می کند، لاجرم یوشع دم بر نمی آورد.

از آنجا هر دو به قریه دیگری سفر می کنند و به خانه توانگری وارد می شوند، در این خانه الیاس دست به کار گل می شود، و دیواری را که در شرف ویرانی بود مرمت می کند.

در قریه دیگری چند نفر از مردم آن ده در محلی اجتماع داشتند و از این دو نفر خوب پذیرائی نمی کنند الیاس ایشان را دعا می کند که همگی ریاست یابند. در قریه چهارم از آنان پذیرائی گرم می شود، الیاس دعا می کند که فقط یکی از آنان به ریاست برسد! بالاخره «یوشع بن لاوی» طاقت نمی آورد، و راجع به چهار واقعه می پرسد، الیاس می گوید: در خانه اول زوجه صاحبخانه بیمار بود و اگر آن گاو به رسم صدقه قربانی نمی شده آن زن در می گذشت، و خسارتش برای صاحبخانه بیش از خسارتی بود که از ذبح گاو حاصل می گردید.

در خانه دوم زیر دیوار گنجی بود که می بایست برای کودک یتیم

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۱۲

محفوظ بماند.

برای مردم قریه سوم ریاست همه را خواستم تا کارشان دچار پریشانی و اختلال گردد، بر عکس، مردم قریه چهارم زمام کارشان در دست یکنفر قرار می گیرد و امورشان منظم و به سامان می رسد.

اشتباه نشود هرگز نمی خواهیم بگوئیم این دو داستان یکی است بلکه منظور این است که داستانی را که دانشمندان یهود نقل کرده اند ممکن است داستان مشابهی باشد و یا تحریفی از سرگذشت اصلی موسی و خضر که بر اثر گذشت

زمان ممتد دگرگون شده و به این صورت درآمد است.

۳ - افسانه‌های ساختگی

سرگذشت موسی و خضر، اساس و پایه‌اش همانست که در قرآن آمده، اما متاسفانه در اطراف آن، افسانه‌های زیادی ساخته و پرداخته‌اند که گاهی افزودن آنها به این سرگذشت چهره خرافی به آن می‌دهد! باید دانست که این تنها داستانی نیست که به این سرنوشت گرفتار شده، داستانهای واقعی دیگر نیز از این موضوع برکنار نمانده است.

برای درک واقعیت باید معیار را آیات بیست و سه گانه فوق قرارداد، و حتی احادیث را در صورتی می‌توان پذیرفت که موافق آن باشد، اگر حدیثی بر خلاف آن بود مسلماً قابل قبول نیست، و خوشبختانه در احادیث معتبر چنین حدیثی نداریم.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۱۳

۴ - آیا نسیان برای پیامبران ممکن است؟!

در ماجرای فوق کرارا به مساله نسیان موسی برخورد کردیم، یکی در مورد آن ماهی که برای تغذیه فراهم ساخته بودند، و دیگر سه بار در ارتباط با تعهدی که دوست عالمش از وی گرفته بود.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا نسیان برای انبیاء امکان دارد؟
جمعی معتقدند که صدور چنین نسیانی از پیامبران بعید نیست چراکه نه مربوط به اساس دعوت نبوت است، و نه فروع آن و نه تبلیغ دعوت، بلکه در یک مساله صرفاً عادی و مربوط به زندگانی روزمره است، آنچه مسلم است هیچ پیامبری در دعوت نبوت و شاخ و برگ آن مطلقاً گرفتار خطا و اشتباه نمی‌شود و مقام عصمت او را از چنین چیزی مصون می‌دارد.

اما چه مانعی دارد که موسی به خاطر اینکه مشتاقانه و با عجله به دنبال این مرد عالم می‌رفت غذای خود را که یک مساله عادی بوده فراموش کرده باشد؟
و نیز چه مانعی دارد که عظمت حوادثی همچون شکستن کشتی، و کشتن یک نوجوان، و تعمیر بی‌دلیل یک دیوار در شهر بخیلان، او را چنان هیجان زده کند که تعهد شخصی خود را با دوست عالمش بدست فراموشی سپرده باشد؟ این نه از یک پیامبر بعید است، و نه با مقام عصمت منافات دارد.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که نسیان در اینجا به معنی مجازی - یعنی ترک - بوده باشد، چرا که انسان هنگامی که چیزی را ترک می‌کند شبیه

آنست که آنرا نسیان کرده باشد، اما چرا موسی غذای خود را ترک گفت، برای اینک که نسبت به چنین مساله‌ای بی‌اعتنا بود، و در مورد تعهدش با دوست عالَمش به خاطر این بود که برای او که از دریچه ظاهر به حوادث می‌نگریست اصلاً قابل‌قبول نبود که انسانی بی‌جهت آسیب به اموال یا جان مردم برساند بنابراین خود را موظف به اعتراض می‌دید و فکر می‌کرد اینجا جای آن

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۱۴

تعهد نیست.

ولی پیدا است که این گونه تفسیرها با ظاهر آیات سازگار نمی‌تواند باشد.

۵ - چرا موسی به دیدار خضر شتافت؟!

در حدیثی از «ابن عباس» از «ابی بن کعب» می‌خوانیم که از رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل می‌کند: یک‌روز موسی در میان بنی اسرائیل مشغول خطابه بود، کسی از او پرسید در روی زمین چه کسی از همه اعلم است؟ موسی گفت کسی عالم‌تر از خود سراغ ندارم، در این هنگام به موسی وحی شد که ما بنده‌ای داریم در «مجمع‌البحرین» که از تو دانشمندتر است، در اینجا موسی از خدا تقاضا کرد که به دیدار این مرد عالم‌نائل گردد، و خدا راه وصول به این هدف را به او نشان داد. نظیر این حدیث از امام صادق (علیه‌السلام) نیز نقل شده است. در حقیقت این هشدار بود به موسی که با تمام علم و دانشش هرگز خود را برترین شخص نداند.

ولی در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا نباید پیامبر او الوالعزم و صاحب رسالت دانشمندترین فرد زمان خودش باشد؟

در پاسخ می‌گوئیم: باید دانشمندترین آنها نسبت به قلمرو ماموریتش، یعنی نظام، تشریع باشد، و موسی چنین بود، اما همانگونه که در نخستین نکته‌ها بازگو کردیم قلمرو ماموریت دوست عالَمش قلمرو جداگانه‌ای بود که ارتباطی به عالم تشریع نداشت، و به تعبیر دیگر آن مرد عالم از اسراری آگاه بود که دعوت نبوت بر آن متکی نبود.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۱۵

اتفاقاً در حدیثی که از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده با صراحت می‌خوانیم

که موسی از خضر آگاهتر بود یعنی در علم شرع و شاید نیافتن پاسخ برای این سؤال، و همچنین سؤال مربوط به نسیان، سبب شده است که بعضی این موسی را موسی بن عمران ندانند، و بر شخص دیگری منطبق سازند، اما با حل این مشکل جایی برای آن سخن باقی نخواهد ماند.

از حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده نیز این نکته استفاده می‌شود که قلمرو ماموریت این دو بزرگوار بایکدیگر متفاوت بوده و هر کدام در کار خود از دیگری آگاهتر بود.

ذکر این نکته نیز جالب است که در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین آمده: «هنگامی که موسی خضر را ملاقات کرد، پرنده‌ای در برابر آن دو ظاهر شد قطره‌ای با منقارش از آب برداشت»، خضر به موسی گفت: می‌دانی پرنده چه می‌گوید؟ موسی گفت چه می‌گوید؟ خضر گفت: می‌گوید: «ما علمک و علم موسی فی علم الله الا کما اخذ منقاری من الماء»: «دانش تو و دانش موسی در برابر علم خداوند همانند قطره‌ای است که منقار من از آب برداشت».

۶- آن گنج چه بود؟

از سوالات دیگری که پیرامون این داستان به وجود آمده این است که اصولاً گنجی را که دوست عالم موسی اصرار بر نهفتنش داشت چه بود؟ وانگهی چرا آن مرد با ایمان یعنی پدر یتیمان چنین گنجی اندوخته بود؟! بعضی گفته‌اند که این گنج در حقیقت بیش از آنچه جنبه مادی داشته،

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۱۶

جنبه معنوی داشت، این گنج طبق بسیاری از روایات شیعه و اهل تسنن لوحی بوده که بر آن کلمات حکمت‌آمیزی نقش شده بود. و در اینکه این کلمات حکمت‌آمیز چه بوده؟ در میان مفسران گفتگو است. در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: این گنج طلا و نقره نبود، تنها لوحی بود که چهار جمله بر آن ثبت بود لا اله الا الله، من ایقن بالموت لم یضحک، و من ایقن بالحساب لم یفرح قلبه، و من ایقن بالقدر لم یخش الا الله: «معبودی جز الله نیست، کسی که به موت ایمان دارد (بی‌هوده) نمی‌خندد، و کسی که یقین به حساب الهی دارد (و در فکر مسئولیتهای خویش است) خوشحالی نمی‌کند، و کسی که یقین به مقدرات الهی دارد جز از خدا نمی‌ترسد».

ولی در بعضی دیگر از روایات آمده لوحی از طلا بود، و به نظر میرسد این دو با هم منافات ندارد، زیرا هدف روایت اول این است که انبوهی از درهم و دینار آنچنان که از مفهوم گنج به ذهن می‌آید نبوده است.

و به فرض که ما ظاهر کلمه «کنز» را بگیریم، و به معنی اندوخته‌ای از زر و سیم تفسیر کنیم باز مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا آن گنجی ممنوع است که انسان مقدار قابل ملاحظه‌ای از اموال گرانبیاض را برای مدتی طولانی اندوخته کند در حالی که در جامعه نیاز فراوان بن باشد، اما اگر فی‌المثل برای حفظ مال، مالی که در گردش معامله است، یک یا چند روز آن را در زیر زمین مدفون کنند (آنچنان که در زمانهای گذشته بر اثر ناامنی معمول بوده که حتی برای یک شب هم اموال خود را گاهی دفن می‌کردند) و سپس صاحب آن بر اثر

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۱۷

حادثه‌ای از دنیا برود چنین گنجی هرگز نمی‌تواند مورد ایراد باشد.

۷- درسهای این داستان

الف - پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی این همه راه به دنبال او می‌رود و این سرمشقی است برای همه انسانها در هر حد و پایه‌ای از علم و در هر شرائط و سن و سال.

ب - جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می‌گیرد، چنان که در آیات فوق خواندیم «عبدا من عبادنا علمناه من لدنا علما».

ج - همواره علم را برای عمل باید آموخت چنانکه موسی به دوست عالمش می‌گوید «مما علمت رشد» (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد) یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی‌خواهم بلکه برای رسیدن به هدف می‌طلبم.

د - در کارها نباید عجله کرد چرا که بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد (الامور مرهونة باوقاتها) به خصوص در مسائل پراهمیت و به همین دلیل این مرد عالم رمز کارهای خود را در فرصت مناسبی برای موسی بیان کرد.

ه - چهره ظاهر و چهره باطن اشیاء و حوادث، مساله مهم دیگری است که این داستان به ما می‌آموزد، ما نباید در مورد رویدادهای ناخوشایند که در زندگیمان پیدا می‌شود عجولانه قضاوت کنیم، چه بسیارند حوادثی که ما آنرا

ناخوش داریم اما بعدا معلوم می شود که از الطاف خفیه الهی بوده است. این همان است که قرآن در جای دیگر می گوید «عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون»:
«ممکن است شما چیزی را ناخوش دارید و آن به نفع شما

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۱۸

باشد و ممکن است چیزی را دوست دارید و آن به ضرر شما باشد، و خدا می داند و شما نمی دانید»!

توجه به این واقعیت سبب می شود که انسان با بروز حوادث ناگوار فوراً مایوس نشود در اینجا حدیث جالبی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که امام (علیه السلام) به فرزند زرارہ همان مردی که از بزرگان و فقهاء و محدثان عصر خود به شمار می رفت، و علاقه بسیار به امام و امام هم علاقه بسیار به او داشت) فرمود: «به پدرت از قول من سلام برسان، و بگو اگر من در بعضی از مجالس از تو بدگوئی می کنم بخاطر آن است که دشمنان ما مراقب این هستند که ما نسبت به چه کسی اظهار محبت می کنیم، تا او را بخاطر محبتی که ما به او داریم مورد آزار قرار دهند، بعکس اگر ما از کسی مذمت کنیم آنها از او ستایش می کنند، من اگر گاهی پشت سر تو بدگوئی می کنم بخاطر آن است که تو در میان مردم به ولایت و محبت ما مشهور شده ای، و به همین جهت مخالفان ما از تو مذمت می کنند، من دوست داشتم عیب بر تو نهم تا دفع شر آنها شود، آنچنان که خداوند از زبان دوست عالم موسی می فرماید اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها و کان ورائهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا... این مثل را درست درک کن، اما به خدا سوگند تو محبوب ترین مردم نزد منی، و محبوب ترین یاران پدرم اعم از زندگان و مردگان توئی، تو برترین کشتیهای این دریای خروشان و پشت سر تو پادشاه ستمگر غاصبی است که دقیقاً مراقب عبور کشتیهای سالمی است که از این اقیانوس هدایت می گذرد، تا آنها را غصب کند، رحمت خدا بر تو باد در حال حیات و بعد از ممات».

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۱۹

و - اعتراف به واقعیتهای و موضع گیری هماهنگ با آنها درس دیگری است که از

این داستان می‌آموزیم، هنگامی که موسی سه بار به طور ناخواسته گرفتار پیمان شکنی در برابر دوست عالمش شد به خوبی دریافت که دیگر نمی‌تواند با او همگام باشد، و با اینکه فراق این استاد برای او سخت ناگوار بود در برابر این واقعیت تلخ، لجاجت به خرج نداد، و منصفانه حق را به آن مرد عالم داد، صمیمانه از او جدا شد و برنامه کار خویش را پیش گرفت، در حالی که از همین دوستی کوتاه گنج‌های عظیمی از حقیقت اندوخته بود.

انسان نباید تا آخر عمر مشغول آزمایش خویش باشد و زندگی را تبدیل به آزمایشگاهی برای آینده‌ای که هرگز نمی‌آید تبدیل کند، هنگامی که چند بار مطلبی را آزمود باید به نتیجه آن گردن نهد.

ز - آثار ایمان پدران برای فرزندان - خضر به خاطر یک پدر صالح و درستکار، حمایت از فرزندان را در آن قسمتی که می‌توانست بر عهده گرفت، یعنی فرزند در پرتو ایمان و امانت پدر می‌تواند سعادت‌مند شود و نتیجه نیک آن عائد فرزند او هم بشود، در پارهای از روایات می‌خوانیم آن مرد صالح پدر بلا واسطه یتیمان نبود بلکه از اجداد دورش محسوب می‌شد (آری چنین است تاثیر عمل صالح).

از نشانه‌های صالح بودن این پدر همان است که او گنجی از معنویت و اندرزهای حکیمانه برای فرزندان خود به یادگار گذارد.

